

فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی

س ۴ - ش ۱۲ - پاییز ۸۷

هماهنگی وزن و محتوا در اشعار ناصر خسرو

دکتر جعفر مقدس - حمزه نصراللهی

استادیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی - کارشناس ارشد پژوهشگاه علوم انسانی
و مطالعات فرهنگی

چکیده

از زوایای مهم و قابل بررسی در دیوان حکیم ناصرخسرو، وزن عروضی و پیوند آن با محتوا در اشعار این شاعر بزرگ است. با مطالعه در دیوان شعر شاعر، می‌توان دریافت که او در بحرهای بسیط، جدید، غریب، طویل، متدارک، مشاکل، مدید، کامل، وافر، هیچ شعری نسروده، اما از ۱۱ بحر عروضی هزج، رمل، مضارع، متقارب، منسرح، سریع، خفیف، مجتث، قریب، رجز، مقتضب و در مجموع، ۲۶ وزن عروضی بهره گرفته که خود، نشان از تنوع وزنی در دیوان اوست. وی هر یک از اوزان را در خدمت مفاهیم و مضامینی درخور و شایسته آن وزن به کار گرفته و توانسته است پیوندی خوب میان وزن و محتوای اشعار ایجاد کند. از دیگر ویژگی‌های مهم عروضی در شعر ناصر خسرو، به کار رفتن اختیارات و زحافات عروضی فراوان است که نه تنها مایه ضعف موسیقایی شعر او نشده، بلکه موسیقی سخنش را پر صلابت‌تر و سنگین‌تر ساخته است.

کلیدواژه‌ها: عروض، بحر، وزن، محتوا، ناصرخسرو.

تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۱/۲۱

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۷/۴/۲۴

Email: Hamzeh Nasrolahi@yahoo.com

مقدمه

اوزان عروضی و موسیقی به کار رفته در دیوان ناصر خسرو و بررسی اینکه او بیشتر چه بحوری را مورد نظر قرار داده، با توجه به روحیه حکیمی جهان‌دیده چون او، جالب توجه است؛ ضمن اینکه با تأملی در وزن و مضمون قصاید شاعر، می‌توان دریافت که او با آگاهی و شناختی که از موسیقی شعر و بحور عروضی فارسی داشته، برای هر مضمون و موضوعی، بحر مناسب با همان موضوع را انتخاب کرده تا بر تأثیر سخن خویش بیفزاید. در واقع، هرچند غرض اصلی او بیان مطالب و مفاهیم بلند است تا بتواند خواننده را به مقصد مورد نظر خود رهنمون گردد، اما در این راه توانسته پیوندی نسبتاً استوار میان مضامین و اوزان اشعار برقرار سازد. گفتنی است که پیش از این، دو تحقیق مختصر به وسیله استادان بنام مسعود فرزاد و ناصرالدین شاه‌حسینی، پیرامون وزن اشعار ناصر خسرو انجام شده، اما هر دو بزرگوار، تنها با نگاهی آماری - که البته کاستی‌ها و نقایصی دارد - به بررسی اوزان شعری شاعر پرداخته و به هماهنگی وزن و محتوا و مهم‌تر از آن، نقش سکنه‌های عروضی و اختیارات شاعری - که رمز صلابت و استواری سخن شاعر، پس از گذشت قرن‌ها در آن نهفته است - توجهی نداشته‌اند. بنابراین، تحقیق حاضر با نگاهی نو به این موضوع پرداخته، دریچه‌ای تازه پیش روی خوانندگان عزیز می‌گشاید. در این نوشتار، هر یک از بحور عروضی و میزان بهره‌گیری از هر وزن در اشعار شاعر بررسی شده، آن‌گاه پرکاربردترین وزن عروضی و سپس حلقه ارتباط وزن و محتوا در اشعار او و نقش و تأثیر سکنه‌ها و اختیارات شاعری در این باره مورد توجه قرار گرفته است. در این راستا، نخست، نظر می‌افکنیم به هر یک از بحور عروضی دیوان شاعر؛ البته گفتنی است که نسخه اساس در این باره، نسخه تصحیح شده مرحوم مجتبی مینوی و مهدی محقق است؛ ضمن اینکه ملحقات (اشعار الحاقی و

س ۴- ش ۱۲- پاییز ۸۷ _____ هماهنگی وزن و محتوا در اشعار ناصرخسرو / ۱۰۱

منسوب به شاعر، که در پایان دیوان، ضمیمه اشعار شده است) نیز، در این باره احتساب شده است.

بحر هزج

از مجموع ۲۸۸ شعر در دیوان حکیم ناصرخسرو، ۷۹ شعر، اعم از قصیده، نیم قصیده (قصیده کوتاه کمتر از ۱۵ بیت) و قطعه، در گروه وزنی بحر هزج و متفرعات آن سروده شده است:

الف- بحر هزج مثنی (مسیخ): مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (مفاعیلان)
این بحر عروضی، ۱۰ قصیده از قصاید استوار و پرتین دیوان شاعر را به خود اختصاص داده که مطلع هر یک چنین است:

خداوندی که در وحدت، قدیم است از همه اشیا	نه اندر وحدتش کثرت، نه محدث زین همه تنها (ناصرخسرو ۱۳۸۴، ق ۱:۱)
یکی بی جان و بی تن ابلق اسبی کو نفرساید	به کوه و دشت و دریا بر همی تازد که ناساید (همان، ق ۱۹: ۳۸)
بسی رفتم پس از اندر این پیروزه گون پشکم	کم آمد عمر و نامد مایه آز و آرزو را کم (همان، ق ۳۸: ۷۹)
جهان، بازی گری داند مکن با این جهان بازی	که درمانی به دام او اگر چه تیز پر بازی (همان، ق ۵۷: ۱۲۷)
کسی کز راز این دولاب پیروزه خبر دارد	به خواب و خور چو خر، عمر عزیز خویش نگذارد (همان، ق ۹۳: ۲۰۲)
چه بود این چرخ گردان را که دیگر گشت سامانش؟	به بستان جامه زربفت بدیدند خوبانش (همان، ق ۱۰۸: ۲۳۰)
چه گویی؟ ای شده زین گوی گردان، پشت تو چوگان!	به دست سالیان، شسته زمان از موی تو قطران (همان، ق ۱۳۶: ۲۸۸)
از آن پس کاین جهان را آزمودی گر خردمندی	در این پر گرد و ناخوش جای، خیره، دل چرا بندی؟ (همان، ق ۱۵۸: ۳۳۳)
حکیمان را چه می گویند چرخ پیر و دورانها	به سیر اندرز حکمت بر زبان مهر و آبانها (همان، ق ۲۱۱: ۴۴۱)

شب‌تاری چو بی‌ساحل دمان پر قیر دریایی فلک چون پر ز نسرین برگ نیل اندوده صحرایی
(ناصرخسرو و ۱۳۸۴، ق ۲۳۰: ۴۷۵)

مضمون این اشعار، به طور کلی، همان مضامین مشهور ناصرخسرو است، یعنی نکوهش جهان و تعلقات، دل‌ن بستن به جهان مادی، سرزنش دنیاپرستان، توجه به فضیلت و اهمیت خرد و خردورزی و توجه دادن خردمند به بازیچه‌های چرخ فتنه‌گر، مباحث فلسفی و کلامی (چون توحید و ازلی بودن خداوند و ...) که در طنین سنگین این وزن عروضی و درنگ‌های ارکان هجایی و همراهی قوافی پرموسیقی با مصوت‌های بلند، استواری و صلابتی خاص یافته و از همین‌رو، پیوندی محکم میان وزن و محتوای این اشعار برقرار شده است.

ب- بحر هزج مسدس سالم: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
در گروه اوزان بحر هزج، تنها یک قصیده ۳۷ بیتی در این وزن با مطلع زیر سروده شده است:

جهانا! عهد با من جز چنین بستی نیاری یاد از آن پیمان که کردستی
اگر فرزند تو بودم چرا ایدون چو بدمهران ز من پیوند بگستی؟
فرود آورد آنچه‌ش خود برآوردی گستی هر چه کان را خود بیبوستی ...
(همان، ق ۱۷۸: ۳۷۲)

لحن اندوهناک و افتان و در عین حال تازنده شاعر در همراهی با مضامینی چون تاختن بر جهان ناپایدار و شکوه از ناراستی‌ها و عهدگسلی آن، دریغ و حسرت بر عمر پنجاه و شصت ساله و افسوس از گذراندن آن در این دنیای پرفریب و مکر، شعر او را تأثیرگذار ساخته، خواننده را در عوالم روحی شاعر، شریک او می‌سازد.

ج- بحر هزج مسدس محذوف (مقصور): مفاعیلن مفاعیلن فعولن (مفاعیل)
از میان اشعار دیوان، ۱۴ قصیده، یک نیم قصیده (قصیده کوتاه شش بیتی) و یک قطعه دو بیتی در این بحر سروده شده است. مطلع آنها:

نبینی بر درخت این جهان، بار مگر هشیارمرد، ای مرد هشیار!
(همان، ق ۹: ۱۷)

ز جور لشکر خرداد و مرداد	تواند داد ما را هیچ کس داد؟ (ناصرخسرو ۱۳۸۴، ق ۲۹: ۶۰)
ز من معزول شد سلطان شیطان	ندارم نیز سلطان را به شیطان (همان، ق ۴۸: ۱۰۶)
که پرسد زین غریب خوار محزون	خراسان را که بی من حال تو چون؟ (همان، ق ۶۵: ۱۴۴)
در درج سخن بگشای بر پند	غزل را در به دست زهد دریند (همان، ق ۸۴: ۱۸۳)
جهانا! چون دگر شد حال و سانت؟	دگر گشتی چو دیگر شد زمانت! (همان، ق ۱۰۱: ۲۱۷)
جهان را نیست جز مردم، شکاری	نه جز خور هست کس را نیز، کاری (همان، ق ۱۲۷: ۲۷۱)
چنین زرد و نوان مانند نالی	نکرده‌ستم غم دلبر غزالی (همان، ق ۱۴۶: ۳۰۹)
به فرش و اسب و استام و خزینه	چه افزای چنین ای خواجه! سینه؟ (همان، ق ۱۶۸: ۳۵۲)
گریبی می چه خواهد یارب از من؟	که با من روز و شب بسته است دامن (همان، ق ۱۸۸: ۳۹۸)
نماند کار دنیا جز به بازی	بقایی نیستش هر چون طرازی (همان، ق ۲۰۲: ۴۲۶)
بسی کردم گه و بی گه نظاره	ندیدم کار دنیا را کناره (همان، ق ۲۲۱: ۴۶۰)
دگر ره باز با هر کوهساری	بخار آورد پیدا خارخاری (همان، ق ۲۴۰: ۵۰۱)
کسی پر خانه دشتی دید هرگز	نه دیوار و نه در، بل پست و موجز؟ (همان، نیم قصیده: ۵۱۸)
چنین در کارها، بسیار مندیش	مگر ور نه بکن کاری که گفتی (همان، قطعه: ۵۲۷)
که کرد این گنبد پیروزه‌پیکر	چنین بی روزن و بی بام و بی در؟ (همان، قصیده ملحق: ۵۳۳)

این اشعار بیشتر دربارهٔ نكوهش جهان و امور دنیوی، تأمل در کار دنیا و بازی‌های روزگار، پند و موعظه و تنبه و سوق‌دادن آدمی به زهد و معرفت ... است و شاعر به خوبی توانسته است این بحر عروضی - که مناسب داستان‌های بزمی و عاشقانه (مانند خسرو و شیرین، ویس و رامین و ...) است - را با به کار بردن هجاهای بلند و ممتد عروضی و مصوت‌های بلند، به وزنی سنگین تبدیل کند و جامهٔ پند و حکمت بر آن بیوشاند تا بتواند مفاهیم موردنظر را در ذهن و ضمیر خواننده بهتر جای دهد.

د- بحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف (مقصور): مفعولُ مفاعِلن فَعولن (مفاعیل) از میان قصاید حکیم، ۱۳ قصیده در این بحر عروضی سروده شده است. مطلع هر یک چنین است:

ای خواننده کتاب زند و پازند!	زین خواندن زند تا کی و چند؟ (همان، ق ۱۱: ۲۳)
مر جان مرا روانِ مسکین	دانی که چه کرد، دوش، تلقین؟ (همان، ق ۲۴: ۴۹)
ای گشته جهان و خوانده دفتر	بندیش ز کار خویش بهتر (همان، ق ۴۳: ۹۲)
از بهر چه این کبود طارم	پر گرد شده‌ست باز و مغتم؟ (همان، ق ۶۷: ۱۴۷)
ای بار خدای و کردگارم!	من فضل تو را سپاس دارم (همان، ق ۷۹: ۱۷۰)
از صحبت خلق، دل گسستم	اندیشه ندیمِ دل بس گسستم (همان، ق ۱۰۳: ۲۲۰)
ای ذات تو ناشده مـصور	اثبات تو عقل، کرده باور (همان، ق ۱۱۳: ۲۴۴)
ای غره شده به پادشایی!	بهر بنگر که خود کجایی (همان، ق ۱۲۲: ۲۶۰)

ای یار سرود و آب انگور! نه یار منی بحق و الطور
(ناصرخسرو ۱۳۸۴، ق ۱۵۰: ۳۱۹)

آن جنگی مرد شایگانی معروف شده به پاسبانی
(همان، ق ۱۶۳: ۳۴۲)

بر جانور و نبات و ارکان سالار که کردت؟ ای سخن‌دان!
(همان، ق ۱۸۳: ۳۸۴)

از من برمید غمگسارم چون دید ضعیف و خنگسارم
(همان، ق ۱۹۸: ۴۱۷)

این طارم بی‌قرار ازرق بربود ز من جمال و رونق
(همان، ق ۲۱۶: ۴۵۱)

مضمون این قصاید، چنان که از مطلع‌هایشان پیداست، توجه به زهد، دوری از دنیا و تعلقات، مباحث فلسفی کلامی، نکوهش چرخ و مکر و فریب روزگار و ... است. اگرچه لحن سخن شاعر در این قصاید، توأم با تنبیه و تنبه و آنچه برای او مهم بوده، مفاهیم والا است، اما به نظر می‌رسد که موسیقی و ترنم ضربی و آهنگین این بحر عروضی، چندان درخور مضامین به کار رفته در آن نباشد. برای نمونه در قصایدی که با مطلع «از من برمید غمگسارم / این طارم بی‌قرار ازرق / از صحبت خلق دل گسستم / ای یار سرود و آب انگور» سروده شده، نوعی شادمانی و سرور موج می‌زند؛ اما با این همه، چون در خطاب شاعر، نوعی خشم پنهان و تاختن بر ناراستی‌ها نهفته، تا حدی از ضرب رقص آمیز آن کاسته است.

ه- هزج مسدس اخرب مقبوض سالم: مفعولُ مفاعِلن مفاعیلن

از میان قصاید شاعر، ۱۲ قصیده استوار و بلند در این بحر و با این مطلع‌ها سروده شده است:

ای آن که ندیم باده و جامی! تا عمر مگر بر این بفرجامی
(همان، ق ۱۸: ۳۷)

ای عورت کفر و عیب نادانی پوشیده به جامهٔ مسلمانی!
(همان، ق ۲۸: ۵۸)

ای گشت زمان! ز من چه می‌خواهی؟	نیزم مفروش زرق و روباهی (ناصر خسرو ۱۳۸۴، ق ۴۷: ۱۰۵)
فریاد به لا اله الا هو	زین بی معنی زمانه بدخو (همان، ق ۷۵: ۱۶۲)
نیکوی تو چیست و خوش، چه؟ ای برنا!	دیباست تو را نکو و خوش، حلوا (همان، ق ۸۳: ۱۸۱)
آزردن ما زمانه خو دارد	مازار ازو گُرت بیمازار (همان، ق ۱۱۷: ۲۵۲)
ای نام شنوده عاجل و آجل!	بشناس نخست آجل از عاجل (همان، ق ۱۲۶: ۲۶۹)
ای افسر کوه و چرخ را جوشن!	خود تیره به روی و فعل تو روشن (همان، ق ۱۵۵: ۳۲۷)
دیوی است جهان پیر و غداری	کاهش نیست به مکر و جادوی، یاری (همان، ق ۱۶۷: ۳۵۰)
ای گشته سوار جلد بر تازی!	خر پیش سوار علم، چون تازی؟ (همان، ق ۱۸۷: ۳۹۷)
ای خواجه! جهان حیل بسی داند	وز غدر، همی به جادوی ماند (همان، ق ۲۲۰: ۴۵۹)
ای گشته جهان و دیده دامش را!	صد بار خریده مر دلامش را (همان، ق ۲۳۵: ۴۹۲)

مضامین مشهور و مهم این قصاید عبارت است از تنبیه و تنبه، دعوت آدمی به بیداری و عبرت‌پذیری از گشت روزگار، نکوهش دنیا و امور دنیوی، شکوه از بازی‌های پرفریب زمانه، ستایش علم و حکمت و ... لحن سخن شاعر در این اشعار، گزنده و تلخ و ملالت‌بار است، افزون بر اینکه بحر عروضی یادشده خلاف بحر هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف (مقصور)، وزنی بسیار درخور و متناسب با مضامین مربوط است که البته با زحافات عروضی به کار رفته در ابیات - که خود، موسیقی کلام را سنگین‌تر ساخته است - تأثیری بس بیشتر در ذهن خواننده بر جای می‌گذارد.

و- هزج مثنی‌اخر مکفوف محذوف (مقصور): مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فَعولن (مفاعیل)
اشعار سروده شده در این بحر، شامل ۱۶ قصیده بلند و هفت نیم قصیده (قصیده کوتاه - که بلندترین آن، ۹ بیت است -) با این مطلع‌ها است:

ای قَبَّه گردنده بی روزن خضرا! با قامت فرتوتی و با قوت برنا
(ناصرخسرو، ۱۳۸۴، ق: ۲: ۲)

ای آن که به تن ز آرزوی مال، چو نالی از من، چو ستم خود کنی، از بهر چه نالی؟
(همان، ق: ۲۱: ۴۲)

شاخ شجر دهر غم و مشغله‌بار است زیرا که بر این شاخ، غم و مشغله، بار است
(همان، ق: ۴۰: ۸۶)

این چنبر گردنده بدین گوی مدور چون سرو سهی قد مرا کرد چو چنبر
(همان، ق: ۵۹: ۱۳۰)

این زردتن لاغر گل‌خوار سیه‌سار زردست و نزارست و چنین باشد گل‌خوار
(همان، ق: ۷۶: ۱۶۴)

هر کس به نسب نیک ندانی و به آتش بر نسبت او نیست گوا به ز فعالش
(همان، ق: ۹۵: ۲۰۶)

مردم نبود صورت مردم حکمانند دیگر خس و خارند و قماشات و دغانند
(همان، ق: ۱۱۴: ۲۴۶)

این باز سیه‌پیسه نگر بی پر و چنگال کو هیچ نه آرام همی یابد و نه هال
(همان، ق: ۱۱۹: ۲۵۴)

چون گشت جهان را دگر احوال عیانیش زیرا که بگسترده خزان راز نهانیش
(همان، ق: ۱۳۸: ۲۹۵)

ای داده دل و هوش بدین جای سپنجی! بیم است که از کبر در این جای ننگنجی
(همان، ق: ۱۶۰: ۳۳۸)

ای حجت بسیار سخن! دفتر پیش آر وز نوک قلم، دُر سخن‌هات فروبار
(همان، ق: ۱۸۰، ۳۷۶)

ای خفته همه عمر و شده خیره و مدهوش وز عمر جهان بهره خود کرده فراموش
(همان، ق: ۱۹۵: ۴۱۳)

ای هفت مدبر که بر این پرده سرایید! تا چند چو رفتید دگر باره برآیید؟
(همان، ق: ۲۱۳: ۴۴۶)

این گنبد پیروزه بی روزن گردان چون است چو بستان‌گه و گاهی چو بیابان؟
(ناصرخسرو و ۱۳۸۴، ق ۲۳۲: ۴۸۱)

ای خوانده بسی علم و جهان گشته سراسرا! تو بر زمی و از برت این چرخ مدور
(همان، ق ۲۴۲: ۵۰۵)

از بهر چه ای پیر هشیوار هنربین! بر اسب هوا کرد دلت بار دگر زین
(همان، نیم قصیده: ۵۱۷)

چون تیغ به دست آری، مردم نتوان کشت نزدیک خداوند بدی نیست فرامشت
(همان، نیم قصیده: ۵۱۹)

از بهر چه این خر رمه بی بند و فسارند؟ یک ذره نسنجند اگر بیست هزارند
(همان، نیم قصیده: ۵۱۹)

گویند عقابی به در شهری برخاست وز بهر طمع، پر به پرواز بیاراست
(همان، نیم قصیده: ۵۲۳)

ای بسته خود کرده دل خلق به ناموس! ز اندیشه تو را رفته به هر جانب، جاسوس
(همان، نیم قصیده: ۵۲۵)

آن چیست یکی دختر دوشیزه زیبا از بوی و مزه، چون شکر و عنبر سارا
(همان، نیم قصیده: ۵۲۶)

ای خواجه! تو را در دل اگر هست صفایی بر هستی آن چون که تو را نیست ضیایی؟
(همان، نیم قصیده: ۵۲۸)

خواهی که نیاری به سوی خویش زیان را از گفتن ناخوب نگه‌دار زیان را
(همان، نیم قصیده: ۵۴۵)

از جمله درون‌مایه‌ها و مفاهیم مطرح در این قصاید، انتقاد از دنیاپرستان و گروهی که حکیم آنها را «خر رمه بی بند و افسار» می‌خواند، نکوهش روزگار، سخن از رمز و راز فلک گردان، پند و موعظه‌های حکیمانانه، دعوت به خرد و خردورزی، تنبه و هشیاری مردم و... در قالب لحنی گزنده و تلخ و ملالت‌بار است. گفتنی است این وزن عروضی، وزنی تقریباً ضربی و شاد است، همچنان که اشعاری که جنبه مصیبت و یا پند و اندرز دارد، کمتر در این بحر عروضی سروده شده؛ اگر چه وقار شیرازی در ذکر مصائب ناشی از زلزله ویران‌گر سروده است:

دل درهم و خاطر به غم و سینه به تاب است شهری به خروش است و جهانی به عذاب است...
(وقار شیرازی ۱۳۴۸: ۱۰۰)

که با توجه به وزن عروضی و تند آن، از ناهماهنگی عمیق وزن و محتوا حکایت دارد.

به نظر می‌رسد در اشعاری که ناصرخسرو (با همه‌الایمی مضامین و ارزش بلند درون‌مایه) در این وزن سروده است، اگرچه تا حدی سنگینی خاص خود را دارد، تناسبی استوار میان وزن و محتوا برقرار نگشته، چنان که این اشعار در کنار اشعار سروده شده او با همین مضامین، اما در محور سنگین و افتان- که در مباحث بعدی بدان خواهیم پرداخت- بس سست می‌نماید، اما به هر رو، به عنوان وزنی پرکاربرد، قالبی گشته است برای انتقال مفاهیم موردنظر شاعر.
ز- بحر هزج مثنی‌اخر مکفوف محبوب: مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فَعْلُ (: وزن رباعی)
از اشعار دیوان، چهار رباعی در این وزن - که خاص رباعی است- سروده شده که مطلع آنها چنین است:

تا ذات نهاده در صفاتیم همه عین خرد و سفره ذاتیم همه
(ناصرخسرو ۱۳۴۸: ۵۳۰)

ارکان گهرست و ما نگاریم همه وز قرن به قرن یادگاریم همه
(همان)

کیوان چو قران به برج خاکی افکند ز احداث زمانه را به پاکی افکند
(همان)

با گشت زمان نیست مرا تنگ‌دلی کایزد به کسی داد جهان سخت ملی
(همان)

بحر رمل

از میان اشعار دیوان، البته هیچ شعری در بحر اصلی رمل (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن) سروده نشده، اما به طور کلی، ۵۲ شعر (۵۰ قصیده و ۲ قطعه) به متفرعات بحر رمل اختصاص یافته است که به بررسی آنها می‌پردازیم.

الف- بحر رمل مثنی محذوف (مقصور): فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (فاعلان) از میان اشعار دیوان، شاعر ۱۵ قصیده را در این بحر سروده است. پیوند موسیقی کلام و وزن عروضی با مضامینی چون فضیلت علم و دانش و حکمت، نکوهش نادانی و عوام نادان، برحذر داشتن آدمی از اعتماد و دل بستن به روزگار، بیدار ساختن آدمی از خواب غفلت، وعظ و اندرز، توجه دادن آدمی به پارسایی، شکوه از روزگار و ناملایمت‌های فلک گردان و... با لحنی نرم و آرام و افتان در طنین هجاها و مصوت‌های بلند، تأثیری نیک در خواننده گذاشته، اشعار سروده شده در این بحر را سراپا حکیمانه ساخته است. مطلع این اشعار چنین است:

گر نخواهی ای پسر! تا خویشتن مجنون کنی پشت پیش این و آن، پس چون همی چون نون کنی؟
(ناصرخسرو ۱۳۸۴، ق ۱۲: ۳۴)

این جهان بی وفا را برگزید و بدگزید لاجرم بر دست خویش ار بد گزید او خود گزید
(همان، ق ۲۵: ۵۱)

بر من بیچاره گشت سال و ماه و روز و شب کارها کردند بس نغز و عجب چون بوالعجب
(همان، ق ۴۴: ۹۵)

آن کن ای جویای حکمت! کاهل حکمت آن کنند تا بدان دشوارها بر خویشتن آسان کنند
(همان، ق ۶۸: ۱۴۹)

اصل نفع و ضرر و مایه‌ی خوب و زشت و خیر و شر نیست سوی مرد دانا در دو عالم جز بشر
(همان، ق ۸۰: ۱۷۳)

این چه خیمه است این که گویی پر گهر دریاستی یا هزاران شمع در پنگان از میناستی
(همان، ق ۱۰۶: ۲۲۵)

ای دنده همچو دَن کرده رخان از خون دَن خون دَن خونت بخواهد ریخت، گرد دَن مدن
(همان، ق ۱۲۳: ۲۶۲)

جز جفا با اهل دانش مر فلک را کار نیست زان که دانا را سوی نادان بسی مقدار نیست
(همان، ق ۱۴۷: ۳۱۰)

این کهن گیتی ببرد از تازه فرزندان نوی ما کهن گشتیم و او نو، اینت زیبا جادوی!
(همان، ق ۱۶۴: ۳۴۴)

هر که جان خفته را از خواب جهل آوا کند خویشتن را گر چه دون است، ای پسر! والا کند
(همان، ق ۱۸۴: ۳۸۷)

ای طمع کرده ز نادانی به عمر هرگزی!
با فزونی و کمی، مر هرگزی را کی سزی؟
(ناصرخسرو ۱۳۸۴، ق ۱۹۹: ۴۱۹)

گر خرد را بر سر هشیار خویش افسر کنی
سخت زود، از چرخ گردان، ای پسر! سر بر کنی
(همان، ق ۲۱۷: ۴۵۲)

پادشا بر کام‌های دل که باشد؟ پارسا
پارسا شو تا شوی بر هر مرادی پادشا
(همان، ق ۲۳۶: ۴۹۳)

آمد و پیغام حجت گوش دار ای ناصبی!
پاسخش ده گر توانی، سر مخار ای ناصبی!
(همان، قصیده ملحق: ۵۳۷)

امت را چون نبینی بر چه سانند؟ ای رسول!
بیش تر جز مر ستوران را نمانند ای رسول!
(همان، قصیده ملحق: ۵۴۱)

ب- بحر رمل مسدس محذوف (مقصور): فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (فاعلان)
این بحر عروضی، بحری است مناسب مضامین حکیمانه و عارفانه و پند و اندرز، چنان که شاهکارهای ادب عرفانی و تعلیمی چون *مثنوی معنوی* و *منطق‌الطیر* عطار در این بحر است. بنابراین، دور از ذهن نیست که حکیمی چون ناصرخسرو که شیفته پند و اندرز و مباحث حکیمانه است، موسیقی پرتأثیر و کاملاً سنجیده و مناسب این بحر را در خدمت پند و موعظه و تنبیه و تنبه آدمی و... قرار دهد؛ همچنان که ۱۱ قصیده و دو قطعه (هر کدام در سه بیت) را در این بحر با این مطلع‌های زیر سروده است:

هر که چون خرفتنه خواب و خور است
گر چه مردم صورت است، آن هم خر است
(همان، ق ۱۶: ۳۳)

گر دگرگون بود حالت پارسا
چون که دیگر گشت باز امسال، حال؟
(همان، ق ۳۴: ۷۲)

حکمتی بشنو به فضل ای مستعین!
پاک چون ماء معین از بومعین
(همان، ق ۵۳: ۱۱۹)

چرخ پنداری بخواهد شیفتن
زان همی پوشد لباس پر دَرَن
(همان، ق ۷۳: ۱۵۹)

این چه خلق و چه جهان است ای کریم!
کز تو کس را می‌نبینم شرم و بیم
(همان، ق ۸۹: ۱۹۴)

- دور باش ای خواجه! زین بی مرگله
 کهت نیاید چیز، حاصل، جز گله
 (ناصرخسرو ۱۳۸۴، ق ۱۳۲: ۲۸۱)
- ای به خور مشغول، دایم چون نبات!
 چیست نزد تو خیر زین دایرات؟
 (همان، ق ۱۵۳: ۳۲۴)
- دوش تا هنگام صبح از وقت شام
 بر کف دستم ز فکرت بود جام
 (همان، ق ۱۷۳: ۳۶۳)
- این جهان، خواب است خواب، ای پور باب!
 شاد چون باشی بدین آشفته خواب؟
 (همان، ق ۱۹۳: ۴۰۹)
- چند گردی مردم ای خیمه‌ی بلند!
 چند تاری روز و شب، همچون نوند؟
 (همان، ق ۲۰۷: ۴۳۴)
- گر توی ای چرخ گردان! مادرم
 چون نه‌ای تو دیگر و من دیگرم
 (همان، ق ۲۲۶: ۴۶۹)
- چون فروماندی ز بد کردار خویش
 پارسا گشتی کنون و نیک‌خو
 (همان، قطعه: ۵۲۳)
- چند گردی گرد این بیچارگان؟
 بی کسان را جویی از بس بی کسی
 (همان، قطعه: ۵۲۴)

ج- بحر رمل مثنوی مخبون مجحوف (مجحوف مسیغ): فاعلاتن فعلاتن فعلاتن
 فع (فاع)

این بحر از مشهورترین و پرتأثیرترین بحور عروضی در دیوان ناصرخسرو است
 و ۱۱ قصیده بلند و پر بار و استوار شاعر، در این بحر سروده شده که مطلع آنها
 چنین است:

- ای ستمگر فلک! ای خواهر اهرمن
 چون نگویی که چه افتاد تو را با من؟
 (همان، ق ۱۷: ۳۵)
- کار و کردار تو ای گنبد زنگاری!
 نه همی بینم جز مکر و ستم‌گاری
 (همان، ق ۷۴: ۳۵)
- مرد را خوار چه دارد؟ تن خوش‌خوارش
 چون تو را خوار کند، چون نکنی خوارش؟
 (همان، ق ۵۴: ۱۲۰)
- چند گویی که چو ایام بهار آید
 گل بیاراید و بادام به بار آید؟
 (همان، ق ۷۴: ۱۶۱)

پانزده سال برآمد که به یمگانم چون و از بهر چه؟ زیرا که به زندانم
(ناصرخسرو ۱۳۸۴، ق ۹۰: ۱۹۵)

در دلم تا به سحرگاه شب دوشین هیچ نارامید این خاطر روشن بین
(همان، ق ۱۳۳: ۲۸۲)

بینی آن باد که گویی دم یارستی یاش بر تبت و خرخیز گذارستی
(همان، ق ۱۵۴: ۳۲۵)

ای تن من! تو مگر بچه گردونی بچه گردونی زیرا سوی من دونی
(همان، ق ۱۷۵: ۳۶۶)

چرخ گردنده و اجرام و چهار ارکان کان جان است، چنین باشد جان را کان
(همان، ق ۱۹۴: ۴۱۱)

بگذر ای باد دل افروز خراسانی! بر یکی مانده به یمگان دره زندانی
(همان، ق ۲۰۸: ۴۳۵)

ای نشسته خوش و بر تخت، کشیده نخ! گر نخ و تخت بماندت چنین بخ بخ
(همان، ق ۲۲۷: ۴۷۱)

موسیقی و وزن بسیار سنگین سخن شاعر و استفاده از اختیارات شاعری و زحافات عروضی که سنگینی و اُفتانی وزن را چندین برابر ساخته، موجب گشته اشعار سروده شده در این بحر از جمله بهترین اشعار دیوان او باشد. این قصاید، سرشار است از تنبیه، عبرت آموزی، نکوهش دنیا، نفس و تعلقات دنیوی و بیان اهمیت دانش و حکمت ... در قصیده مشهوری با مطلع «پانزده سال برآمد که به یمگانم ...»، لحن حماسی و شکوه آمیز شاعر در طنین سنگین «فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع» چنان شکوه و صلابتی به سخن او بخشیده که آن را در میان قصاید دیوان، برجستگی و امتیازی ویژه داده است.

د- بحر رمل مثنون (مخبون مسبغ): فعلاتن فعلاتن فعلاتن (فعلیان)
در دیوان شاعر، تنها یک قصیده ۲۰ بیتی در این بحر سروده شده که مطلع آن چنین است:

جز که هشیار حکیمان خبر از کار ندارند که فلک باز شکار است و همه خلق، شکارند
(همان، ق ۱۴۶: ۶۶)

این قصیده که بیشتر حالت توصیفی دارد، در نکوهش نادانی و افراد نادان و در مقابل، یادآوری اهمیت و ارج دانش و حکمت و خرد و خردمندان است که با لحنی گزنده و تلخ و موسیقی نسبتاً مناسب، در خواننده مؤثر می‌افتد.

ه- بحر رمل مثنوی محذوف (مقصور): فعلاتن فعلاتن فعلمن (فعالان) در میان اشعار دیوان، ۱۲ قصیده با مطلع‌های زیر در این بحر سروده شده است:

بر تو این خوردن و این خفتن و خاست نیک بنگر که که افکند و از این کار، چه خواست
(همان، ق ۱۰: ۱۹)

این رقیبان که بر این گنبد پیروزه درند گرچه زیرند گهی جمله، همیشه زیرند
(همان، ق ۳۱: ۶۴)

ای کهن گشته تن و دیده بسی نعمت و ناز! روز ناز تو گذشته است، بدو نیز مناز
(همان، ق ۵۰: ۱۱۱)

ای غریب! آب غریبی ز تو بر بود شباب وز غم غربت، از سَرْتِ پیرید غراب
(همان، ق ۸۶: ۱۸۶)

ای خردمند و هنرپیشه و بیدار و بصیر! کیست از خلق به نزدیک تو، هشیار و خطیر
(همان، ق ۱۰۲: ۲۱۸)

صعب‌تر عیب جهان سوی خرد چیست؟ فناش پیش این عیب، سلیم است بلاها و عناش
(همان، ق ۱۲۹: ۲۷۵)

ای خردمند! نگه کن که جهان بر گذر است چشم بیناست همانا اگر گوش، کراست
(همان، ق ۱۴۸: ۳۱۵)

ای دل و هوش و خرد داده به شیطان رجیم! روی بر تافته از رحمت رحمان رحیم!
(همان، ق ۱۷۰: ۳۵۶)

ای شده چاکر آن درگه انبوه بلند! وز طمع مانده شب و روز بر آن در چو کلند
(همان، ق ۱۹۰: ۴۰۲)

من چو نادانان بر درد جوانی ننوم که در این درد نه من بازپسینم نه نوم
(همان، ق ۲۰۴: ۴۳۰)

گرت باید که تن خویش به زندان ندهی آن به آید که دل خویش به شیطان ندهی
(همان، ق ۲۲۳: ۴۶۳)

ای روا کرده فریبده جهان بر تو فریب! مر تو را خوانده و خود، روی نهاده به نشیب
(همان، ق ۲۵۴: ۵۲۰)

مضمون غالب در این اشعار، پند و موعظه همراه با مضامین ارزشمند دیگری است که بایسته و شایسته اندیشه والای حکیمی چون ناصرخسرو است، چنان که هشت قصیده در خطاب به آدمی و در برحذر داشتن او از چاکری درگاه و آلوده شدن به جهان و مادیات و نادانی و خواب و خور و نیز تنبیه و هشیار ساختن اوست؛ ضمن اینکه لحن پندگونه و موسیقی افتان هجاها، در پیوند با مضامین یادشده، بر حسن تأثیر قصاید افزوده است.

بحر مضارع

این بحر عروضی، کم و بیش در دیوان شاعران گوناگون، از جمله اوزان پرکاربرد به شمار می‌رود. در دیوان ناصرخسرو نیز ۴۲ شعر (اعم از قصیده، نیم قصیده و قطعه) در متفرعات این بحر سروده شده که به آنها اشاره می‌کنیم:

الف- بحر مضارع مسدس اخرب مکفوف سالم (مسنغ): مفعول فاعلات مفاعیلن (مفاعیلان) از بهترین و تأثیرگذارترین اوزان شعری در دیوان شاعر که بحری سنگین و باصلابت است و شاعر ۱۵ قصیده بلند، یک نیم قصیده (قصیده کوتاه پنج بیتی) و دو قطعه (دو و سه بیتی) را در این بحر و با مطلع‌های زیر سروده است:

- | | |
|--|---|
| تا کی خوری دریغ ز برنایی؟
(همان، ق ۳:۶) | زین چاه آرزو ز چه برنایی؟
(همان، ق ۲۲: ۴۴) |
| برکن ز خواب غفلت، پورا! سر | وندرد جهان به چشم خرد بنگر
(همان، ق ۲۲: ۴۴) |
| برجستن مراد دل ای مسکین! | چو گانت گشت پشت و رخان، پرچین
(همان، ق ۴۱: ۸۸) |
| گر مستمند و با دل غمگینم | خیره مکن ملالت چندینم
(همان، ق ۶۰: ۱۳۴) |
| ای روی داده صحبت دنیا را! | شادان و برفراشته آوا را
(همان، ق ۷۷: ۱۶۶) |
| ای کرده قال و قیل، تو را شیدا! | هیچ از خبر شدت به عیان پیدا
(همان، ق ۹۸: ۲۱۱) |

- چون در جهان نگه نکنی چونست؟
 کز گشت چرخ، دشت چو گردونست
 (ناصرخسرو و ۱۳۸۴، ق ۱۲۰: ۲۵۶)
- ناید هگرز ازین یله گو باره
 جز درد و رنج عاقل بیچاره
 (همان، ق ۱۳۹: ۲۹۷)
- ای زود گرد گنبد بر رفته!
 خانه‌ی وفا به دست جفا رفته
 (همان، ق ۱۴۳: ۳۰۳)
- آنچه تبه کار نیست، چرا جویی؟
 و آنچه تازو گزیر، چرا گویی
 (همان، ق ۱۴۹: ۳۱۹)
- آمد بهار و نوبت سرما شد
 وین سال خورده گیتی، برنا شد
 (همان، ق ۱۶۱: ۳۳۹)
- ای گرد گرد گنبد طارونی!
 یکبارگی بدین عجبی چونی؟
 (همان، ق ۱۸۱: ۳۸۱)
- بر مرکبی به تندی شیطانی
 گشتم به گرد دهر، فراوانی
 (همان، ق ۱۹۶: ۴۱۴)
- بدخو جهان تو را ندهد دسته
 تا تو ز دست او نشوی رسته
 (همان، ق ۲۱۴: ۴۴۸)
- تمیز و هوش و فکرت و بیداری
 چون داد خیره خیره تو را باری؟
 (همان، ق ۲۳۳: ۴۸۸)
- نشوده‌ای که دید یکی زیرک
 زردآلوی فکنده به کو اندر
 (همان، قطعه: ۵۲۴)
- ندیشم از کسی که به نادانی
 با من رسن ز کینه کشان دارد
 (همان، قطعه: ۵۲۶)
- ابن دهر با شگونه چو بستیزد
 شیر ژیان به دام در آویزد
 (همان، نیم قصیده: ۵۲۷)
- تمامی این اشعار شکوه‌آمیز و پر بار، دربردارنده مضامین مهمی است چون نکوهش امیال و آرزوهای زودگذر، نکوهش روزگار و آنچه بدان بسته است، شکایت از نادانی و جهالت عوام، انتقاد از ناراستی‌ها، موعظه و پند و... که در لباس موسیقی سنگین و چینش هجاهای بلند- که البته در پیچ و خم زحافات عروضی فراوان، استواری بس مؤثرتری می‌یابد- توجه خواننده را به خود جلب می‌کند.

ب- بحر مضارع مثنی‌اخر مکفوف محذوف (مقصور): مفعول فاعلاته مفاعیلُ فاعلن (فاعلان)

این بحر از جمله بحور ممتد و گسترده و پرطنین عروض فارسی است و شاعر، ۱۴ قصیده، دو نیم قصیده (قصیده کوتاه یازده و چهار بیتی) و یک قطعه پنج بیتی را در این بحر سروده که مطلع آنها چنین است:

آزرد کرد کژدم غربت، جگر مرا گویی زبون نیافت ز گیتی مگر مرا
(ناصرخسرو ۱۳۸۴، ق ۶: ۱۱)

این روزگار بی خطر و کار بی نظام وام است بر تو، گر خیرت هست، وام، وام
(همان، ق ۲۷: ۵۶)

با خویشتن شمار کن ای هوشیار پیرا! تا بر تو نوبهار چه مایه گذشت و تیر
(همان، ق ۴۶: ۱۰۱)

دل ز افتعال اهل زمانه ملا شدم ز ایشان به قول و فعل، ازیرا جدا شدم
(همان، ق ۶۲: ۱۳۸)

پشتم قوی به فضل خدای است و طاعتش تا در رسم مگر به رسول و شفاعتش
(همان، ۸۲: ۱۷۹)

ای آن که جز طرب نه همی بینمت طلب گر مردمی، ستورمشو، مردمی طلب
(همان، ق ۹۶: ۲۰۸)

بالای هفت چرخ مدور دو گوهرند کز نور هر دو، عالم و آدم، منورند
(همان، ق ۱۱۲: ۲۴۲)

گرگ آمده‌ست گرسنه و دشت، پر بره افتاده در رمه، رمه رفته به شب چره
(همان، ق ۱۲۵: ۲۶۸)

تا کی کنی گله که نه خوب است کارمن؟ وز تیرماه، تیره‌تر آمد بهار من؟
(همان، ق ۱۴۰: ۲۹۸)

هشیار باش و خفته مرو تیز بر ستور تا نوفتد ستور تو ناگه به جر و لور
(همان، ق ۱۶۶: ۳۴۹)

این تخت سخت گنبد گردان سرای ماست یا خود یکی بلند و بی آسایش آسیاست
(همان، ق ۱۸۶: ۳۹۲)

جان و خرد رونده بر این چرخ اخضرند یا هر دوان نهفته در این گوی اغبرند؟
(همان، ق ۲۰۱: ۴۲۴)

ای آدمی به صورت و بی هیچ مردمی! چونی به فعل دیو، چو فرزند آدمی؟
(ناصرخسرو و ۱۳۸۴، ق ۲۱۹: ۴۵۷)

بنگر بدین رباط و بدین صعب کاروان تا چون که سال و ماه دوان‌اند هر دوان
(همان، ق ۲۳۸: ۴۹۹)

ای مر تو را گرفته بت خوش‌زبان، زبون! تا خوش بدو سپرده دل مهربان ربون
(همان، نیم قصیده: ۵۱۶)

ای باز کرده چشم و دل خفته را ز خواب! بشنو سؤال خوب و جوابی بده صواب
(همان، نیم قصیده: ۵۱۹)

نشینده‌ای که زیر چناری، کدوبنی بر رُست و بردوید برو بر به روز بیست؟
(همان، قطعه: ۵۳۲)

مضامین و مفاهیم اشعار سروده شده در این بحر، همان پند و حکمت و گله و شکوه از روزگار به همراه مباحث فلسفی و کلامی است و شاعر آگاه به عروض و موسیقی شعر نیز، همه این مباحث را به صورتی بجا و شایسته، در جامه چنین موسیقی پرتأثیر و درخوری، جلوه ظهور بخشیده است.

ج- بحر مضارع مثنی‌اخر مکفوف مظموس: مفعول فاعلات مفاعیلُ فع (= مستفعلن مفاعلُ مستفعلن)

از جمله بحور عروضی بسیار کم کاربرد است که در کمتر دیوانی می‌توان شعری بر سیاق آن یافت، اما ناصرخسرو سه قصیده بلند را با این مطلع‌ها، در بحر یاد شده سروده است:

شاید که حال و کار دگرسان کنم هرچ آن به است قصد سوی آن کنم
(همان، ق ۱۷۷: ۳۷۰)

بفریفت این زمان چو آهرمُشُ تا همچو موم، نرم کند آهنش
(همان، ق ۲۱۰: ۴۳۹)

ای خورده خوش و کرده فراوان فره! اکنون که رفت عمر، چه گویی که چه؟
(همان، ق ۲۲۹: ۴۷۴)

شاعر سخنور در دو قصیده، به بی وفایی دنیا، مکر زمانه بدکنش، ستایش خرد و خردمند، تکیه بر دانش و حکمت، وعظ و پندهای حکیمانه و... پرداخته که

البته میان این مضامین و موسیقی کلام، ارتباط خوبی برقرار شده است، اما در قصیده نخست (با مطلع: شاید که حال و کار دگر سان کنم ...) به ستایش خود و شعرش پرداخته است. با تأملی در دیوان شاعران بزرگ قصیده سرا چون خاقانی، انوری و... و حتی غزل سرایانی چون حافظ، درمی یابیم آن جا که سخن از ستایش خود به میان می آید، اوزان شعری پرطمطراق و با صلابت به کار گرفته شده است؛ شعر زیر نمونه ای است از خاقانی شروانی:

چون زمان عهد سنایی در نوشت آسمان چون من سخن گستر بزد
چون به غزنین ساحری شد زیر خاک خاک شروان، ساحری دیگر بزد...
(خاقانی ۱۳۷۵، ج ۲: ۱۱۳۶)

و یا در قطعه ای با این مطلع:

خاقانیا! خسان که طریق تو می روند زاغند و زاغ را صفت بلبل آرزوست ...
(همان: ۱۱۲۴)

نیز در این بیت از حافظ:

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن منم که دیده نیالوده ام به بد دیدن
(حافظ ۱۳۸۲: ۵۳۵)

و یا:

ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم می گفت غلام حافظ خوش لهجه خوش آوازم
(همان: ۴۵۳)

بسیار شگفت و جالب توجه این است که حکیم ناصر خسرو به خوبی توانسته صلابت و سنگینی و طمطراق عروضی چنین بحر کم کاربردی را در خدمت مضمونی چون ستایش از خود درآورد، چنان که لحن حماسی شاعر در توالی اصوات بلند و کشیده و زحافات وزنی - که بر سنگینی موسیقی سخن او افزوده - تأثیری بس نیک در گوش و هوش خواننده بر جای می گذارد.

د- بحر مضارع مثنی اخرب سالم: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

از میان قصاید شاعر، چهار قصیده در این بحر پرتحرک و مهیج با مطلع‌های زیر سروده شده است:

مر چرخ را ضرر نیست، وز گردشش خبر نیست عالم یکی درختی است کش جز بشر ثمر نیست
(ناصرخسرو ۱۳۸۴، ق ۷۰: ۱۵۳)

از کین بت‌پرستان در هند و چین و ماچین پر درد گشت جانم، رخ، زرد و روی، پر چین
(همان، ق ۱۰۹: ۲۳۵)

آسایشت نبینم، ای چرخ آسیایی! خود سوده می‌نگردی، ما را همی بسایی
(همان، ق ۱۵۶: ۳۲۸)

آن قوت جوانی، وان صورت بهشتی ای بی‌خرد تن من! از دست، چون بهشتی؟
(همان، ق ۱۷۴: ۳۶۵)

مضمون این قصاید، دربارهٔ نکوهش چرخ و بازی‌های روزگار، دعوت آدمی به پرهیز از غفلت و خواب و خور، شکوه از دنیاپرستان، توجه به آخرت و... است که البته شاعر برای مؤثر افتادن مفاهیم مورد نظر، چنین آهنگی را انتخاب کرده است.

بحر متقارب

از مجموع اشعار دیوان شاعر، ۳۱ شعر (شامل قصیده و قطعه) در بحر اصلی متقارب و یکی از متفرعات آن، سروده شده است. گفتنی است که انتخاب بحر متقارب - که از صلابت حماسی و شکوه ویژه‌ای برخوردار است - برای مضامین پندآموز و عبرت‌آمیز و تنبیه و تنبه، کاری بسیار سنجیده و درخور است و خوشبختانه حکیم ناصرخسرو نیز توانسته این مضامین ارزشمند و والا را در این بحر عروضی ساخته و پرداخته کند و بدین ترتیب، پیوندی استوار میان مضامین و کالبد موسیقایی قصاید برقرار سازد. اینک بررسی اوزان مهم این بحر:

الف - بحر متقارب مثنی سالم: فعولن فعولن فعولن

اشعار سروده شده در این بحر، مشتمل است بر چهارده قصیده، یک نیم قصیده (قصیده کوتاه شش بیتی) و سه قطعه (هر کدام، در دو بیت). مطلع این اشعار چنین است:

- | | |
|---|---------------------------------|
| که چشم عیان‌بین نبیند جهان را
(ناصرخسرو ۱۳۸۴، ق ۵: ۱۰) | به چشم نهان بین نهان جهان را |
| حذر کن ز بدهاش اگر پیش بینی
(همان، ق ۸: ۱۵) | چو رسم جهان جهان پیش بینی |
| ز مکرش به دل گشتی آگاه یا نه؟
(همان، ق ۲۰: ۴۱) | ایا گشته غره به مکر زمانه! |
| سوارش چه چیز است؟ جان سخن دان
(همان، ق ۳۹: ۸۳) | سوار سخن را ضمیر است میدان |
| همین بود ازیرا گزین محمد
(همان، ق ۵۸: ۱۲۹) | گزینم قرانست و دین محمد |
| برون کن ز سر، باد خیره‌سری را
(همان، ق ۶۴: ۱۴۲) | نکوهش مکن چرخ نیلوفری را |
| که تو میزبانی نه بس نیک دانی
(همان، ق ۹۴: ۲۰۴) | جهانا! مرا خیره مهمان چه خوانی؟ |
| نهان کرده در لاژوردین نیامی
(همان، ق ۱۰۰: ۲۱۵) | نگه کن سحرگه به زرین حسامی |
| بر این تخت سخت این مدور عماری
(همان، ق ۱۳۷: ۲۹۲) | ایا دیده تاروز، شب‌های تاری |
| درو همچنو خانه بی حد و بی مَر
(همان، ق ۱۴۵: ۳۰۵) | یکی خانه کردند بس خوب و دلبر |
| برو مهربان گشت صورت نگارش
(همان، ق ۱۵۹: ۳۳۵) | جهان را دگرگونه شد کار و بارش |
| که هموارش از خواب، بیدار دارد
(همان، ق ۱۷۹: ۳۷۴) | صبا باز با گل چه بازار دارد؟ |
| چو عمر درازش فزود اندر آزش
(همان، ق ۲۳۱: ۴۷۹) | وبال است بر مرد، عمر درازش |

اگر بر تن خویش سالار و میرم ملامت همی چون کنی خیر خیرم؟
(ناصرخسرو و ۱۳۸۴، ق ۲۱۲: ۴۴۵)

نگه کن زده صف دو انبوه لشکر یکی را یکی ایستاده برابر
(همان، نیم قصیده: ۵۱۸)

چو تنها به وی گریه‌ات مونس آید به ویران درون جغد مسعود باشد
(همان، قطعه: ۵۲۳)

چو شمشیر بایدت بود، ای برادر! به جای بد، به جای خوشی خوش
(همان، قطعه: ۵۲۷)

فرومایه چون سیر خورده باشد همه عیب جوید، همه شر کاود
(همان، قطعه: ۵۲۹)

مضمون این اشعار عبارت است از دل بریدن از دنیا و نکوهش تعلقات دنیوی، تاختن بر کهنه رباط جهان و حرص و آز و از سویی، بیان ارزش خرد و حکمت و دانش، تنبیه و پند و موعظه، عبرت‌گیری از روزگار و گذر آن، خیرجویی، دعوت به راستی و نیکی و راست‌کرداری و ... که همگی در قالب بیان حماسی و استوار و مناسب، تصویر می‌گردد.

گفتنی است که استاد بزرگوار مسعود فرزاد در مقاله تحقیقی با عنوان «مطالعه عروضی در اوزان شعری ناصرخسرو» قطعه «چو تنها به وی گریه‌ات مونس آید...» را به اشتباه، بر وزن مفاعیلن مفاعیلن فعولن (هزج مسدس محذوف) دانسته است (فرزاد ۱۳۵۵: ۴۰۶). گمان می‌رود اشتباه وی ناشی از آن باشد که تنها مصراع اول قطعه را مدنظر قرار داده و آن را چنین خوانده است:

چُ	تَن	هَا	بُو	ی	گَری	ت	مُو	نِ	سَا	یَد
U	-	-	-	U	-	-	-	U	-	-
مفاعیلن			مفاعیلن				فعولن			

حال آن که "بوی" صورتی دیگر از "به وی" است؛ بنابراین قرائت صحیح آن

چنین است تا بتواند با مصراع‌های دیگر، همساز و هم وزن باشد:

چُ	تَن	ها	ب	وِ	گر	یَ	آت	مو	ن	سا	یَد
-	-	U	-	-	U	-	-	-	U	-	-
فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن	فعولن

ب- بحر متقارب مثنیٰ محذوف (مقصور): فعولن فعولن فعولن فعولن (فعول)
 آنچه در این بحر سروده شده شامل دوازده قصیده (قصیده کوتاه دو بیتی) با این مطلع‌ها است:

اگر کار بوده‌ست و رفته قلم	چرا خورد باید به بیهوده، غم؟ (ناصرخسرو ۱۳۸۴، ق ۳۰: ۶۲)
خرد چون به جان و تنم بنگریست	از این هر دو بیچاره بر جان گریست (همان، ق ۴۹: ۱۰۹)
بهار دل دوستدار علی	همیشه پر است از نگار علی (همان، ق ۸۵: ۱۸۴)
گرامی چو مال و قوی چون جبال	نکو چون جوانی و خوش چون جمال (همان، ق ۱۱۶: ۲۵۰)
جهان! چه در خورد و بایسته‌ای	وگر چند با کس نپایسته‌ای (همان، ق ۱۱۸: ۲۵۳)
خردمند را می چه گوید خرد؟	چه گویدش؟ گوید: "حذر کن ز بد" (همان، ق ۱۲۸: ۲۷۳)
جهان، وامگاهی است بس پر چنه	طمع در چنه‌ی او مدار از بُنه (همان، ق ۱۵۷: ۳۳۲)
بنالم به تو، ای علیم قدیر!	از اهل خراسان، صغیر و کبیر (همان، ق ۱۸۹: ۴۰۰)
بلی بی گمان این جهان چون گیاست	جز این، مردگان را گمانی خطاست (همان، ق ۲۰۳: ۴۲۸)
گسستم ز دنیای جافی امل	تو را باد بند و گشاد و عمل (همان، ق ۲۲۲: ۴۶۱)
اگر با خرد جفت و اندر خوریم	غم خور چو خر، چند و تا کی خوریم؟ (همان، ق ۲۴۱: ۵۰۳)

جوانی شد، او را فراموش کن سر ناتوانی در آگوش کن
(ناصرخسرو و ۱۳۸۴، نیم قصیده: ۵۲۲)

مضامین اشعار، بیشتر همان‌هایی است که در بحر متقارب مثنیٰ سالم سروده است، همراه با مباحثی فلسفی دربارهٔ قضا و قدر و البته یک قصیده در بیان اکرام و ارادت به خاندان علی (ع). طنین حماسی و پرشور سخن شاعر از استواری و شکوه ابیات تنبیه‌آمیز و عبرت‌آموز شاهنامهٔ فردوسی برخوردار است؛ در واقع لحن حکیمانهٔ ناصرخسرو یادآور همان لحن حکیمانهٔ بزرگ‌مرد طوس، فردوسی، است که در توالی هجاهای بلند و مصوت‌های ممتد و پرموسیقی، جلوه‌ای دیگر می‌یابد و چه بسا همین ویژگی سبب شده که در سراسر دیوان او، همهٔ اشعاری که در این بحر سروده، مؤثر و پربار گردد.

بحر منسرح

از مجموع اشعار دیوان، ۲۲ شعر (شامل قصیده و قطعه) در شاخه‌های مهم بحر منسرح سروده شده که در ذیل هر بحر، به آن اشاره می‌کنیم:

الف- بحر منسرح مثنیٰ مطوی منحور (مجدوع): مفتعلن فاعلاتٌ مفتعلن فاع (فاع)
اشعاری که در این بحر سروده شده شامل سیزده قصیده، یک نیم قصیده (قصیده کوتاه پنج بیتی) و دو قطعه (سه و دو بیتی) با این مطلع‌ها است:

ای تن تیره! اگر شریفی اگر دون نسبه‌ی گردونی و نبیره‌ی گردون
(همان، ق ۴: ۸)

باز جهان، تیزپیر و خلق‌شکار است باز جهان را جز از شکار چه کار است
(همان، ق ۲۳: ۴۷)

سفله جهان! چو گرد گرد بنایی هم به سرایی، اگر چه دیر بیایی
(همان، ق ۴۲: ۹۰)

گنبد پیروزه گون پر ز مَشَاغِل چند بگشته‌ست گرد این کره‌ی گل؟
(همان، ق ۶۱: ۱۳۶)

دیر بماندم در این سرای کهن من تا کهنم کرد صحبت دی و بهمن
(همان، ق ۷۸: ۱۶۸)

من دگرم یا دگر شده‌ست جهانم هست جهانم همان و من نه همانم
(همان، ق ۹۷: ۲۰۹)

- ای به هوا و مراد این تنِ غدار! مانده به چنگال باز آر، گرفتار
(ناصرخسرو ۱۳۸۴، ق ۱۲۱: ۲۵۸)
- خوب یکی نکته یادم است ز استاد گفت "نگشت آفریده چیز به از داد"
(همان، ق ۱۴۲: ۳۰۱)
- لشکر پیروی فکند و قافله‌ی ذُل ناگه بر ساعدین و گردن من، غُل
(همان، ق ۱۶۲: ۳۴۱)
- مکر جهان را پدید نیست کرانه دام جهان را زمانه بیمنم دانه
(همان، ق ۱۸۲: ۳۸۲)
- درد گنه را نیافتند حکیمان جز که پشیمانی ای برادر، درمان
(همان، ق ۲۱۵: ۴۴۹)
- ای شده مفتون به قول‌های فلاطون حال جهان، باز چون شده‌ست دگرگون؟
(همان، ق ۲۳۴: ۴۹۰)
- مردم سفله به سان گرسنه گریه گاه بنالد به زار و گاه بغرد
(همان، قطعه: ۵۲۰)
- بر ره مکر و حسد مپوی ازیراک هر که به راه حسد رود، بتر آید
(همان، قطعه: ۵۲۷)
- سفله جهان، ای پسر! چو چشمه شور است چشمه شور از در نغایه ستور است
(همان، نیم قصیده: ۵۲۹)
- این بحر عروضی از جمله بحورِ ضربی و آهنگین، اما کوبنده و پروقار شعر فارسی است که البته اگرچه به ظاهر، چندان با مضامین پندآمیز تناسبی ندارد، اما همان مضامین فلسفی و پندآمیز و شکوه‌ها و نکوهش‌ها و تنبه و عبرت و... در قالب سنگینی لحن و هم‌نشینی کلمات سنگین ضرب و پرطنین، صلابت و استواری خاصی به اشعار شاعر بخشیده و آنها را پر تأثیر ساخته است.
- ب- بحر منسرح مسدس مطوی: مفتعلن فاعلات مفتعلن
در میان اشعار شاعر، پنج قصیده و یک قطعه چهاربیتی در این بحر سروده شده که مطلع آنها چنین است:
- چون که نکو ننگری جهان چون شد؟ خیر و صلاح از جهان، جهان چون شد؟
(همان، ق ۳۷: ۷۸)
- نیز نگیرد جهان شکار مرا نیست دگر با غمانش، کار مرا
(همان، ق ۵۶: ۱۲۵)

مرد چو با خویشتن شمار کند داند کاین چرخ می شکار کند
(ناصرخسرو ۱۳۸۴، ق ۹۲: ۲۰۰)

ای به خطاها بصیر و جلد و ملی! نایدت از کار خویش، خود خجلی
(همان، ق ۱۳۵: ۲۸۶)

پیشه این چرخ چیست؟ مفتعلی نایدش از خلق، شرم و نه خجلی
(همان، ق ۲۳۹: ۵۰۰)

ای همه گفتار خوب بی کردار! بی مزه‌ای و نکو چو دستنبوی
(همان، قطعه: ۵۲۰)

مضمون این اشعار، همان مضامین حکیمانه و مشهور دیوان است. گفتنی است که این بحر عروضی از جمله بحوری است که وقار و سنگینی خاص خود را دارد، اما شاعر با استفاده از هجاهای بلند و افتان، بر گستردگی دامنه موسیقی مصراع‌ها و مفاهیم افزوده که موجب حسن تأثیر مفاهیم در ذهن مخاطب می‌گردد. برای نمونه در مطلع یکی از قصاید اوست:

چون که نکو	ننگری	جان	چون شد
- UU -	U - U -	- - -	- - -
خیر و صلاح	از جهان	جان	چون شد
- UU -	U - U -	- - -	- - -
هیچ دگر	گون نشد	ها	ن جهان
- U U -	U - U -	- U U -	- U U -
سیرت خل	ق جهان د	گر	گون شد
- UU -	U - U - U	- - -	- - -
جسم تو فر	زند طبع	گر	دون است
- U U -	U - U -	- - -	- - -
حالش گر	دان به زیر	گر	دون شد
- - -	U - U -	- - -	- - -

پیدا است که با به کار رفتن یک هجای بلند به جای دو هجای کوتاه یعنی استفاده از رکن "مفعولن" به جای "مفتعلن" [اختیار وزنی ابدال] در ارکان سوم

و ششم بیت اول و رکن ششم بیت دوم و نیز رکن سوم و چهارم و ششم بیت سوم، تا چه میزان وزن شعر سنگین تر شده و از تأثیر بیش تری برخوردار شده است. همین طور است در بقیه ابیات و نیز دیگر اشعار سروده شده در این بحر.

بحر سریع مسدس مطوی مکشوف (موقوف): مفتعلن مفتعلن فاعلن (فاعلان)

اشعار سروده شده در این بحر عروضی شامل ۱۴ قصیده (قصیده کوتاه ۹ و هفت بیتی و با این مطلع ها است:

- | | |
|---|-----------------------------------|
| غره چرایبی به جهان جهان؟
(ناصرخسرو ۱۳۸۴، ق:۷:۱۳) | ای شده مشغول به کار جهان! |
| گر نه همی خواهد گشت اسپری
(همان، ق:۲۶:۵۴) | گشتن این گنبد نیلوفری |
| گر به دل اندیشه کنی زین، رواست
(همان، ق:۴۵:۹۸) | آن که بنا کرد جهان، زین چه خواست؟ |
| علت خوابی و تو را نیست خواب
(همان، ق:۶۳:۱۴۰) | ای شب تازان چو ز هجران طناب |
| راست بنه بر خط پرگار خویش
(همان، ق:۸۱:۱۷۷) | ای متحیر شده در کار خویش! |
| وین تن خفته را بیدار کن
(همان، ق:۹۹:۲۱۳) | مکر و حسد را ز دل آوار کن |
| جز که یکی جانور او کیستی؟
(همان، ق:۱۱۵:۲۴۸) | مردم اگر این تن ساسیستی |
| ایزد را بر تو درو طاعت است
(همان، ق:۱۲۴:۲۶۶) | ای پسر! عمر تو یک ساعت است |
| خیره، گله چون کنم از دشمنم؟
(همان، ق:۱۴۴:۳۰۳) | ای عجب ار دشمن من خود منم |
| نیستم از عجز و نه نیز از کلال
(همان، ق:۱۶۵:۳۴۷) | مانده به یمگان به میان جبال |
| خاصه سوی خاص نهانی ز عام؟
(همان، ق:۱۸۵:۳۹۰) | عقل چه آورد ز گردون پیام |

چند کنی جای چنین به گزین؟ چون نیروی سوی سرایی جز این؟
(ناصرخسرو ۱۳۸۴، ق ۲۱۸: ۴۵۶)

ای شده مشغول به ناکردنی! گرد جهان بیهوده تا کی دنی؟
(همان، ق ۲۳۷: ۴۹۷)

پند بدادمت من، ای پورا! پار چون بگزیدی تو بر آن نور، نار؟
(همان، نیم قصیده: ۵۱۶)

وعده این چرخ، همه باد بود وعده رطب کرد و فرستاد تو
(همان، نیم قصیده: ۵۱۷)

چنان که می‌دانیم، این وزن، وزنی ضربی و به قول نیما یوشیج، تند و رقص‌آور است و مناسبتی با مضامین پند و اندرز ندارد؛ اما خلاف این قیاس، مخزن/الاسرار نظامی که سراسر پند و حکمت است، در چنین وزنی سروده شده است. حکیم ناصرخسرو نیز این وزن پرتحرک و هیجان را در خدمت مضامین پندآموز و حکمی (شکوه از گردش گنبدی و مکر و فریب و وعده‌های آن، بی سرانجامی، تنبه و بیدارسازی، توجه دادن به سرایی دیگر، ملامت و سرزنش دین‌فروشان، ارزش حکمت و دانش و...) درآورده، اما در بیشتر این اشعار، لحن شاعر، عتاب‌آمیز و ملالت‌بار و نوای افتان شاعری است دردمند و موعظه‌گر که از سرعت و تحرک طبیعی وزن تا حدی کاسته و آن را در خور مضامین و جالب توجه ساخته است.

بحر خفیف مسدس مخبون محذوف (مقصور، اصلم، اصلم مسبغ): فعلاتن
مفاعِلن فَعَلن (فَعَلان، فع لن، فع لان)

از میان اشعار دیوان، ۱۲ قصیده، دو نیم قصیده (قصیده کوتاه ۱۰ و سه بیتی) و یک قطعه چهار بیتی در این بحر سروده شده که مطلع آنها چنین است:

به چه ماند جهان مگر به سراب سپس او تو چون روی به شتاب؟
(ناصرخسرو ۱۳۸۴، ق ۱۳: ۲۸)

ای کهن گشته در سرای غرور! خورده بسیار سالیان و شهور
(همان، ق ۳۶: ۷۶)

ای به سر برده خیره، عمر طویل!	همه بر قال قال و گفتن قیل (ناصرخسرو ۱۳۸۴، ق ۵۵: ۱۲۳)
ای تو را آرزوی نعمت و ناز!	آز کرده عنان اسب نیاز (همان، ۶۹: ۱۵۲)
ای زده تکیه بر بلند سریر!	بر سرت خز و زیر پای، حریر (همان، ق ۹۱: ۱۹۸)
چون همی بوده‌ها بفرساید	بودنی از چه می پدید آید؟ (همان، ق ۱۰۵: ۲۲۳)
امهات و نبات با حیوان	بیخ و شاخند و بارشان انسان (همان، ق ۱۱۱: ۲۴۰)
هر که گوید که چرخ بی‌کار است	پیشِ جانش ز جهل، دیوار است (همان، ق ۱۳۴: ۲۸۴)
حاجیان آمدند با تعظیم	شاکر از رحمت خدای رحیم (همان، ق ۱۴۱: ۳۰۰)
ای فگنده امل درازآهنگ!	پست منشین که نیست جای درنگ (همان، ق ۱۷۶: ۳۶۸)
هوشیاران ز خواب بیدارند	گر چه مستان خفته بسیارند (همان، ق ۲۲۸: ۴۷۲)
هر چه دور از خرد، همه بند است	این سخن مایه خردمند است (همان، نیم قصیده: ۵۲۵)
چیست آن لشکر فریشتگان	که بیایند از آسمان، پیران (همان، نیم قصیده: ۵۲۶)
تا کی از آرزوی جاه و خطر	به در شاه و زی امیر شوی؟ (همان، قطعه: ۵۲۸)

این بحر عروضی که بحری است آهنگین و آرام و نه چندان تند و ضربی، اگرچه از نظر نقادان عروضی، مناسبتی با مضامین پندآمیز ندارد، اما در اثری ارزشمند چون *حدیقه سنایی* - که پر است از پند و وعظ و حکمت - استفاده شده و تناسبی خوب میان وزن و محتوا برقرار شده است. در دیوان حکیم ناصرخسرو نیز این بحر در خدمت مضامین حکیمانه و پند و موعظه و ستایش

دانش و دانشوران و... قرار گرفته، از لابه‌لای موسیقی آرام و افسوس و اندوه حاکم بر اشعار، پیوند استوار وزن و محتوا به خوبی آشکار است.

بحرمجتث مثنیٰ مخبون محذوف (مقصور، اصلم، اصلم مسبغ): مفاعلن

فعلاتن مفاعلن فَعَلن (فعلان، فع لن، فع لان)

از مجموع اشعار دیوان، ۱۲ قصیده، یک نیم قصیده (قصیده کوتاه پنج بیتی) و یک قطعه پنج بیتی - که البته در ضمن ملحقات دیوان ضبط شده - در این بحر عروضی و با این مطلع‌ها سروده شده است:

از اهل ملک در این خیمه کبود که بود که ملک از او نربود این بلند چرخ کبود؟
(ناصرخسرو ۱۳۸۴، ق ۱۵: ۳۱)

به راه دین نبی رفت از آن نمی‌یاریم که راه، با خطر و ما ضعیف و بی‌یاریم
(همان، ق ۳۳: ۷۰)

سلام کن ز من ای باد! مر خراسان را مر اهل فضل و خرد را نه عام نادان را
(همان، ق ۵۲: ۱۱۶)

در این مقام اگر می‌مقام باید کرد به کار خویش، نکوتر قیام باید کرد
(همان، ق ۷۲: ۱۵۷)

طمع ندارم از این پس ز خلق، جاه و محل مگر به خالق و دادار خلق، عز و جل
(همان، ق ۸۸: ۱۹۲)

ایا همیشه به نوروز سوی هر شجری! تو ناپدید و پدید از تو بر شجر، اثری
(همان، ق ۱۰۴: ۲۲۱)

کسی که قصد ز عالم به خواب و خور دارد اگر چه چهره‌ش خوب است، طبع خرد دارد
(همان، ق ۱۳۱: ۲۷۹)

دلّیت باید پر عقل و سر ز جهل، تهی اگر ت آرزوست امر و نهی و گاه و شهی
(همان، ق ۱۵۱: ۳۲۱)

اگر ز گردش جافی فلک همی‌ترسی چنین به سان ستوران چرا همی خفّسی؟
(همان، ق ۱۷۲: ۳۶۱)

اگر بزرگی و جاه و جلال در درم است ز کردگار بر آن مرد کم درم، ستم است
(همان، ق ۱۹۲: ۴۰۶)

چه چیز بهتر و نیکوتر است در دینی؟ سپاه نی ملکی نی ضیاع نی رمه نی
(ناصرخسرو ۱۳۸۴، ق ۲۲۵: ۴۶۷)

ز بند آز به جز عاقلان نرسته‌ستند دگر به تیغ طمع، حلق خویش خسته‌ستند
(همان، نیم قصیده: ۵۲۴)

نهال نیست سخن را مگر که خوب سخن اگر نهال خرد بایدت بخوان سخنم
(همان، قطعه ملحق: ۵۴۸)

مهم‌ترین مضامین اشعار ناصرخسرو در این بحر عبارت است از: شکوه از احوال نابسامان خویش، شکایت از روزگار جافی و سست‌پیمان و ناپایداری دنیا، سرزنش عوام نادان و دین‌فروشان، نکوهش حرص و آز و جاه و مقام دنیایی، ستایش حکمت و فضل و خرد، دل نبستن به سرای زودگذر و در عوض، دل بستن به دیار باقی و... در یک قصیده نیز به ستایش و منقبت پیامبر و خاندان او پرداخته است. لحن و آهنگ سخن شاعر در همه این سروده‌ها، پندانه و عتاب‌آلود و دردآمیز است؛ گویی شاعر با انتخاب چنین وزنی برای بیان مفاهیم موردنظر، در طنین مصوت‌ها و هجاهای بلند و کشیده، آهنگی نرم و پویان به سخن خود بخشیده، در صدد تسلی و آرامش روح آزردۀ خویش است. در مجموع، شاعر توانسته میان موسیقی و فحوای ابیات، تناسبی نیک برقرار سازد.

بحر قریب مسدس اخرب مکفوف سالم (مسیغ): مفعولُ مفاعیلُ فاعلاتن (فاعلیان)
این وزن عروضی، در کنار وزن مفعولُ فاعلاتن مفاعیلن (مضارع مسدس اخرب مکفوف سالم)، از جمله بهترین اوزان شعری در دیوان ناصرخسرو است و اشعار سروده شده در این بحر، به خاطر پیوند عمیق وزن و مضمون، از تأثیرگذارترین و باصلابت‌ترین اشعار دیوان به شمار می‌رود. اگرچه شاعر، تنها ۱۲ قصیده و یک نیم قصیده (قصیده کوتاه پنج بیتی) و یک قطعه دو بیتی را در این وزن سروده، اما به خاطر وزن سنگین که بر این اشعار مستولی است - که البته، خود این افتادگی

وزنی، با چینش هجاهای بلند و اختیارات شاعری و زحافات عروضی به کار رفته در اشعار، دو چندان گشته است - لطف و حسن تأثیری خاص یافته‌اند.

مطلع اشعار چنین است:

- | | |
|----------------------------------|---|
| ای کرده سرت خوبه بی‌فساری! | تا کی بود این جهل و بادساری؟
(ناصرخسرو ۱۳۸۴، ق ۱۴: ۲۹) |
| دام است جهان تو ای پسر! دام | زیمن دام ندارد خبردد و دام
(همان، ق ۳۲: ۶۸) |
| از گردش گیتی، گله روا نیست | هر چند که نیکیش را بقا نیست
(همان، ق ۵۱: ۱۱۴) |
| باشنو که چه گوید همیت دوران | پیغام از این چرخ گرد گردان
(همان، ق ۷۱: ۱۵۵) |
| آن بی تن و جان چیست کو روان است؟ | که شنید روانی که بی روان است؟
(همان، ق ۸۷: ۱۹۰) |
| داری سخن خوب، گوش یانه؟ | کامروز نه هشیاری از شبانه
(همان، ق ۱۰۷: ۲۲۸) |
| ای شسته سر و روی باب زمزم! | حج کرده چو مردان و گشته بی غم
(همان، ق ۱۳۰: ۲۷۷) |
| از دهر جفایپیشه زی که نالم؟ | گویم ز که کرده‌ست نال نالم
(همان، ق ۱۵۲: ۳۲۲) |
| تا مرد خرد کور و کر نباشد | از کار فلک، بی خبر نباشد
(همان، ق ۱۷۱: ۳۵۹) |
| ای پیر! نگه کن که چرخ برنا | پیموده بسی روزگار بر ما
(همان، ق ۱۹۱: ۴۰۴) |
| شادی و جوانی و پیشگاهی | خواهی و ضعیفی و غم نخواهی
(همان، ق ۲۰۵: ۴۳۱) |
| ای مانده به کوری و تنگ‌حالی! | بر من ز چه همواه بدسگالی؟
(همان، ق ۲۲۴: ۴۶۵) |
| بگسل رسن از بی فسار عامه | مشغول چه باشی به بارنامه؟
(همان، نیم قصیده: ۵۲۳) |

بر دشمنی دشمنت چو دیدی فعلش نه نشان [و] نه داغ باید
(ناصرخسرو ۱۳۸۴، قطعه: ۵۲۸)

در تمامی این اشعار، لحن اندوهانه و پرافسوس شاعر در خدمت پند و موعظه و تنبه و بیداری آدمان غافل قرار گرفته و نرمی و نفوذ خاصی یافته است.

بحر رجز مثنی سالم: مستفعلن مستفعلن مستفعلن

از اشعار دیوان، تنها دو قصیده در این بحر (بحر اصلی رجز) سروده شده که البته یکی از آنها، به عنوان ششمین شعر از اشعار دیوان و منسوب به حکیم، در پایان دیوان ضبط شده است. مطلع آنها چنین است:

نگذاشت خواهد ایدرش بر رغم او صورت گرش جز خاک هرگز کی خورد، آن را که خاک آمد خورش؟
(همان، ق ۱۱۰: ۲۳۸)

ای گنبد زنگارگون! ای پرچون پرفنون! هم تو شریف و هم تو دون، هم گمراه و هم رهنمون
(همان، ملحق ۶: ۵۵۱)

قابل توجه است که در بیشتر دیوان‌های فارسی، در متفرعات بحر رجز از جمله " رجز مطوی " (مفتعلن مفتعلن مفتعلن مفتعلن) و رجز مطوی مخبون (مفتعلن مفاعلهن مفتعلن مفاعلهن) اشعاری - هر چند کم - یافت می‌شود؛ حال آنکه از این اوزان ضربی و طرب‌انگیز هیچ نشانی در دیوان حکیم نیست. به گمان نگارنده، علت آن را باید در زوایای روحی ناصرخسرو جست‌وجو کرد؛ شاعری که همواره در حال شکایت از جهان و ناپایداری‌ها و اندوه و تأثر و دریغ بر غفلت و نادانی مردم به سر می‌برده، مطمئناً با توجه به آشنایی خاصی که از عروض فارسی داشته، نمی‌توانسته چنین اوزان شادی را دست‌مایه مضامین والایی سازد که در سراسر دیوانش پرتوافکن شده است و چنان که از بررسی اوزان اشعار او نیز می‌توان دریافت، موسیقی بیشتر اشعار او سنگین و مناسب با فحوای کلام است.

بحر مقتضب مثنی مطوی: فاعلات مفتعلن فاعلات مفتعلن

آنچه شاعر در این بحر سروده، تنها شامل یک نیم قصیده (قصیده کوتاه دوبیتی) است با این مطلع:

گویمت چگونه شود زنده کو هلاک شود آب باز آب شود، خاک باز خاک شود
جانش زی فراز شود، تنش زی مفاک شود تن سوی پلید شود، پاک باز پاک شود
(ناصرخسرو ۱۳۸۴، نیم قصیده: ۵۲۶)

این شعر در نسخه مصحح نصرالله تقوی نیامده که بدین ترتیب، بر اساس نسخه تصحیح شده وی، در بحر مقتضب سروده نشده است. ضمن اینکه استاد مسعود فرزاد نیز در مقاله «مطالعه عروضی در دیوان ناصرخسرو» این شعر را اولاً قطعه و ثانیاً بر وزن «فاعلاتن فعلن فاعلاتن فعلن» (۱۴) دانسته (فرزاد ۱۳۵۵: ۴۱۳) که بر اساس نظر ایشان، تقطیع آن بدین صورت است:

گو	یَ	مَت	چ	گو	ن	شَ	وَد	زَن	د	کُو	لَا	ک	شَ	وَد
—	U	—	U	—	U	—	U	—	U	—	—	U	—	U

حال آن‌که این شعر، قصیده کوتاه و صورت عروضی آن چنین است:

گو	یَ	مَت	چ	گو	ن	شَ	وَد	زَن	د	کُو	لَا	ک	شَ	وَد
—	U	—	U	—	U	—	U	—	U	—	—	U	—	U

گفتنی است که شاعر، در برخی از بحور از جمله بسیط، جدید، غریب،

طویل، متدارک، مشاکل، مدید، کامل و وافر، اصلاً شعری نسروده است.

آنچه آمد، نگرشی بود به وزن اشعار حکیم ناصرخسرو که از خلال آن

می‌توان به پرکاربردترین و کم‌کاربردترین وزن در دیوان او پی برد.

پرکاربردترین وزن عروضی در دیوان ناصرخسرو

از مجموع ۲۸۸ شعر بررسی شده در دیوان شاعر، بحر هزج (با ۷۹ شعر)

پرکاربردترین و بحر مقتضب (با یک شعر)، کم‌کاربردترین بحر عروضی دیوان

است. پرکاربردترین اوزان عروضی دیوان نیز، به ترتیب چنین است:

۱- هزج مثنیٰ اُخرب مکفوف محذوف (مقصور): ۲۳ شعر (۱۶ قصیده، هفت نیم‌قصیده)

۲- ^۱مضارع مسدس اُخرب مکفوف سالم (مسیب): ۱۸ شعر (۱۵ قصیده، یک نیم‌قصیده، دو قطعه)

^۲مقارِب مثنیٰ سالم: ۱۸ شعر (۱۴ قصیده، یک نیم‌قصیده، سه قطعه)

۳- مضارع مثنیٰ اُخرب مکفوف محذوف (مقصور): ۱۷ شعر (۱۴ قصیده، دو نیم‌قصیده، یک قطعه)

۴- ^۱هزج مسدس محذوف (مقصور): ۱۶ شعر (۱۴ قصیده، یک نیم‌قصیده، یک قطعه)

^۲منسرح مثنیٰ مطوی منحور (مجدوع): ۱۶ شعر (۱۳ قصیده، یک نیم‌قصیده، دو قطعه)

۵ ^۱رمل مثنیٰ محذوف (مقصور): ۱۵ قصیده

^۲خفیف مسدس مخبون محذوف (مقصور، اصلم، اصلم مسیب): ۱۵ شعر

(۱۲ قصیده، دو نیم‌قصیده، یک قطعه)

۶- ^۱مجتث مثنیٰ مخبون محذوف (مقصور، اصلم، اصلم مسیب): ۱۴ شعر (۱۲ قصیده، یک نیم‌قصیده، یک قطعه)

^۲قریب مسدس اُخرب مکفوف سالم (مسیب): ۱۴ شعر (۱۲ قصیده، یک نیم‌قصیده، یک قطعه)

۷- ^۱هزج مسدس اُخرب مقبوض محذوف (مقصور): ۱۳ قصیده

^۲رمل مسدس محذوف (مقصور): ۱۳ شعر (۱۱ قصیده، دو قطعه)

*مقارِب مثنیٰ محذوف (مقصور): ۱۳ شعر (۱۲ قصیده، یک نیم‌قصیده)

۸- ^۱هزج مسدس اُخرب مقبوض سالم: ۱۲ قصیده

^۲رمل مثنیٰ مخبون محذوف (مقصور): ۱۲ قصیده

۹- رمل مثنون مخبون مجحوف (مجحوف مسبغ): ۱۱ قصیده

۱۰- هزج مثنون سالم: ۱۰ قصیده

۱۱- منسرح مسدس مطوی: شش شعر (پنج قصیده، یک قطعه)

۱۲- ^۱هزج مثنون اخرب مکفوف محبوب (وزن رباعی): چهار رباعی

^۲مضارع مثنون اخرب سالم: چهار قصیده

۱۳- مضارع مثنون اخرب مکفوف مطموس: سه قصیده

۱۴- رجز مثنون سالم: دو قصیده

۱۵- ^۱هزج مسدس سالم: یک قصیده

^۲مقتضب مثنون مطوی: یک نیم‌قصیده

زحافات عروضی، حلقه اتصال وزن و محتوا در دیوان ناصر خسرو

چنان که از دیوان شعری حکیم ناصر خسرو پیداست، شاعر، از نظر زبان شعری - چه از نظر تلفیق کلمات و چه به کارگیری تعبیر و اصطلاحات خاص - خود را پای‌بند به قواعد ندانسته، از مرز سادگی و رسایی گذشته و برای بیان مقصود، اجزای جمله را جا به جا کرده که البته به دشواری دریافت معنی اشعار او انجامیده است. در زمینه موسیقی و وزن شعر نیز به وفور از مرز قواعد وزنی عبور کرده است. در واقع شکوه و استواری اشعار او در همراهی با همین اختیارات و زحافات عروضی جلوه‌ای دیگر می‌یابد.

«... شیوه سخن او چون خاقانی، مزدحم از تشبیه و استعاره و اصطلاحات نیست، ولی با همه سادگی و پاکیزگی تعبیر، دارای صلابت و خوشنوی است که آن را به کلی مغایر سبک آسان سعدی قرار می‌دهد. در سخن ناصر خسرو، وقفه‌ها و سکنه‌های مجازی که خط منحنی را در شعر شکسته، زاویه می‌آفریند؛ فراوان دیده می‌شود. (دشتی ۱۳۷۹: ۶۹)

از نظر نگارنده، زحافات و سکت‌های عروضی، لازمه و بایسته شعر خردمندانه و حکیمانه ناصرخسرو است، چراکه وجود همین سکت‌هاست که صلابت و سنگینی خاصی به سخن او بخشیده و طبع اندوهسار شعر او را از دیگران ممتاز ساخته است. آنچه در این باره جالب توجه و تعمق می‌نماید، این است که در دیوان او، سنگین‌ترین اوزان و به بیانی دیگر، متناسب‌ترین اوزان با محتوای شعر او، همان‌هایی است که بیشترین زحافات و اختیارات شاعری در آنها به کار رفته است و از نظر نگارنده، قطعاً تأثیرگذارترین و بهترین اشعار او از نظر استواری آهنگ و پیوند آن با محتوا هم، همین اوزان است که به ترتیب اهمیت و کاربرد، عبارتند از:

۱- مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلن (مفاعیلان): مضارع مسدس اُخرب مکفوف سالم (مسیغ)

۲- فاعلاتن مفاعِلن فَعِلن (فَعِلان، فَع لَن، فَع لان): خفیف مسدس مخبون محذوف (مقصور، اصلم، اصلم مسیغ)

۳- مفعولُ مفاعیلُ فاعلاتن (فاعلیان): قریب مسدس اُخرب مکفوف سالم (مسیغ)

۴- مفعولُ مفاعِلن مفاعیلن: هزج مسدس اُخرب مقبوض سالم

۵- فاعلاتن فَعِلاتن فَعِلاتن فَع: رمل مثنی مخبون مجحوف

۶- مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلُ فَع: مضارع مسدس اُخرب مکفوف مطموس

می‌توان گفت که در ۷۳ شعر سروده شده در این بحور - که البته تقریباً همگی جزو بلندترین اشعار دیوان است - بیشترین اختیارات شاعری و زحافات عروضی به کار رفته و کاربرد همین پستی و بلندی‌های عروضی و اختیارات شاعری (چه زبانی و چه وزنی) تأثیر موسیقایی اشعار را چندین برابر ساخته است. نمونه را در این قصیده ۴۹ بیتی که بر وزن «مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلن» سروده شده، می‌بینیم. در ۱۷ بیت آن اختیار وزنی ابدال (استفاده از یک هجای

بلند به جای دو هجای کوتاه کنار هم) به کار رفته یعنی وزن شعر به جای «مفعول فاعلات مفاعیلن» به صورت «مفعول فاعلاتن مفعولن» درآمده که در سنگینی وزن بسیار مؤثر افتاده و از این نظر قابل توجه است:

<p>خیره مکن ملامت چندینم... پندی همی دهند به هر حینم... ظن چون بری که ساکن بنشینم... دیگر شده‌ست یکسره آیینم... یکسر به خواب غفلت بالینم... پرکین دل از جفای فلک زینم... پرهیز، جوشن و زره‌م، دینم... جز در کنار حورا نگزینم لاله، سماک و نرگس، پروینم... لعنت همی کنند ملاعینم جهال چون کنندی نفرینم؟ عُشری گمان بریش، ز عشرینم... آفاق و انفس اند موازینم... این جوهر کتیف فرودینم بر سیرت مبارز صلفینم و اندر گلوی جاهل غسلینم... گویی که من به چین و به ماچینم... (ناصرخسرو و ۱۳۸۴: ۱۳۴-۱۳۶)</p>	<p>گر مستمند و با دل غمگینم بل روز و شب به قولی پوشیده پس من به زیر پر دومیغ اندر از دیدن دگر دگر آیینش بر بستر جهالت و آکنده زین گونه کرد با من بازی‌ها با زخم دیو دنیا بس باشد مجلس به فر دولت او فردا خورشید، پیشکار و قمر، ساقی بر حب آل احمد شاید گر گر اهل آفرین نیمی هرگز سقراط اگر به رجعت بازآید چون من سخن به شاهین برسجم زی جوهری علوی رهبر گشت زانم به عقل صافی کاندردین نزدیک عاقلان، غسل النحل افسانه‌ها به من بر چون بندی</p>
---	--

نیز در همان قصیده بهاریه - که شکوه و اندوه حاکم بر آن، در ترنم هجاهای در کنار هم نشسته بر هر خواننده آگاه و آشنا به عروض فارسی آشکار است - روح آزرده و تلخ‌کام شاعر که از محبوس گشتن در یمگان در رنج است، خشونت و خشم را در موسیقی کلام او قوت می‌بخشد؛ چنان که گوید:

<p>— U — / — UU — / — UU — / — — U — / — UU — / — UU — / — — U — / — — / — — / — — — U — / — UU — / — UU — / —</p>	<p>چند گویی که چو ایام بهار آید گل بیاراید و بادام به بار آید روی بستان را چون چهره دلبندان از شکوفه رخ و از سبزه عذار آید</p>
---	---

شاعری دیگر، از اختیار وزنی ابدال به وفور استفاده شده است. شاعر به جای رکن فَعَلَاتِن (UU-) از رکن مفعولن (— —) بهره برده که موجب سنگینی و افتانی وزن ابیات شده است. درباره دیگر قصاید شاعر نیز که در هر یک از اوزان شش‌گانه مورد نظر سروده شده، همین موضوع صادق است و پراکندگی اشعار سروده شده به این اوزان در دیوان شاعر به طور کلی موجب شده است تا وزن اشعار او را وزنی سنگین و باوقار و حکیمانه نام دهیم. البته در این باره، امکانات زبانی و تعابیر و اصطلاحاتی که شاعر در سروده‌های خود به کار برده نیز بسیار مؤثر افتاده است. از جمله آنهاست مواردی که شاعر، کلمه دو سیلابی را به گونه یک سیلابی، و سه سیلابی را به صورت دو سیلابی (التقای دو ساکن در آخر سیلاب) به کار برده است.

استاد علی دشتی می‌گوید: «چیز دیگری که زبان ناصر خسرو را دشوار می‌کند، به کار بردن سیلاب سه حرفی و التقای دو ساکن در آخر سیلاب مانند "گویدت" به جای "گویدت" است و این امر، در تمام قصاید ناصر خسرو به فراوانی دیده می‌شود و غالب سکنه‌ها (حتی سکنه‌های مجاز) ناشی از آن است که کلمه سه سیلابی باید دو سیلابی شود.» (دشتی ۱۳۷۹: ۳۶)

برای نمونه در این ابیات اندک از قصیده‌ای با مطلع «تمیز و هوش و فکرت و بیداری...» که شاعر به جای «جانش، سخنت، شوذت، پدرت، انگینش، جانت» از «جانش، سخنت، شوذت، پدرت، انگینش، جانت» استفاده کرده است:

... گر خر تو را خری نکنند روزی	بر جانش تازیانه فروباری...
لیکن گه سخنت پدید آید	از جان و دل، ضعیفی و بیماری
خاموش بهتری تو مگر باری	لنگی برون شوذت به رهواری...
ننگ است بر تو چون که نداری خر	اسب پدرت و اشتر عماری...
پولاد نرم کی شود و شیرین	گر چه در انگینش بیاغاری...
جانت آسمانی است، به بی باکی	چندین برو مشو به نگونساری...

(همان: ۴۸۸-۴۹۰)

یا در قصیده‌ای با مطلع «بشنو که چه گوید همیتِ دوران...»:

جنبده همه جمله بودگان‌اند	بُرهانَت بس است بر فنای کیهان
اولاد جهان چون همی نپایند	پاینده نباشد همان پذیرش‌شان...
آباد که کرده‌ست این جهان را؟	ناچاره همان کس کندش ویران...
زندان تو است این اگرت باغ است	بستان شناسی همی ز زندان؟...
گویدت فلان ک «ز چنین سخن‌ها	مانده ست به زندان فلان به میگان...
این بیهده‌ها را اگر ندانی	در کار نیایدت هیچ نقصان»...
لیکن نمایمت راه هارون	تا باز نگردی ز راه هامان
دیوان بر میدند چون بدینند	در دست من انگشتری سلیمان...
جنبده همه جمله بودگان‌اند	بُرهانَت بس است بر فنای کیهان

(ناصرخسرو ۱۳۸۴: ۱۵۵-۱۵۷)

نکته‌دیگری که درباره موسیقی و وزن شعر ناصرخسرو گفتنی است، کاربردهایی مانند همیت (همی تو را)، که ش (که او را)، که م (که به من، که مرا)، چشمیت، تازیت، ابتداهش، وانت، بندهی، خزینه‌ی، فتنه‌ی، دایه‌ی، خوبی‌ی، دشنه‌ی، نامه‌ی، بُکشی، (بُکشی) و... است که تا حد بسیاری موسیقی کلمات را نرم و هموار و افتان می‌سازد و در نتیجه سنگینی عروضی را موجب می‌گردد و این در تمامی اشعار دیوان شاعر به فراوانی دیده می‌شود، البته بحث در این باره خود مجال جداگانه و گسترده را می‌طلبد.

نتیجه

با مطالعه و تحقیق در اوزان اشعار حکیم ناصرخسرو قبادیانی می‌توان دریافت که:

- ۱- پرکاربردترین بحر عروضی در دیوان شاعر، بحر هزج است که شاعر ۷۳ شعر را در این بحر سروده و پرکاربردترین وزن عروضی در دیوان نیز، مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعولن (مفاعیل) [بحر هزج مثنیٰ مخرب مکفوف محذوف (مقصور)] است که ۲۳ شعر در این وزن سروده شده و پس از آن، مفعولُ فاعلاتُ مفاعیلن (مفاعیلان) [بحر مضارع سدس مخرب مکفوف سالم (مسبغ)] و فعولن فعولن فعولن [بحر متقارب مثنیٰ

سالم] دومین وزن‌های پرکاربرد در دیوان است که در هر یک از این اوزان نیز، ۱۸ شعر سروده شده است. شاعر در بحرهای بسیط، جدید، غریب، متدارک، مشاکل، مدید، کامل و وافر، هیچ شعری نسوده است؛ اما با وجود این، از ۱۱ بحر عروضی و در مجموع ۲۶ وزن شعری استفاده کرده که تا حدی نشان از تنوع وزنی در دیوان اوست. ۲- اگرچه ناصر خسرو اوزانی نه چندان غریب‌استعمال و نادر را برای اشعار خود برگزیده، اما اشعار او از نظر موسیقی و وزن در شعر، در دست‌اندازهای متعدد عروضی افتاده که سبب شده اوزان اشعارش (جز در یکی دو مورد) به صورت اوزانی نادر جلوه نماید. ۳- با مقایسه وزن عروضی اشعار دیوان دیگر شاعران با اشعار دیوان حکیم ناصر خسرو، پیداست که او در زمینه بهره‌گیری از محور عروضی سنگین‌وزن و پیوند دادن وزن عروضی با محتوای اشعار، بسیار استادانه عمل کرده و از نظر نگارنده، در این راه، یکه‌تاز و غیر قابل قیاس با شاعران قصیده‌سرای پیش و پس از خود است. ۴- سکنه‌ها و وقفه‌های عروضی متعدد در اشعار ناصر خسرو، نه تنها نقطه ضعفی در موسیقی شعر او نیست، بلکه لازمه شعر خردمندانه و حکیمانه او است، چراکه صلابت و سنگینی اشعار او در چینش هجاهای بلند و سکنه‌های عروضی، تأثیری دو چندان یافته است.

۵- بهترین و تأثیرگذارترین اشعار دیوان شاعر، همان‌هایی است که در شش وزن سنگین عروضی یعنی ۱- مضارع مسدس اخرب مکفوف سالم (مسیغ) ۲- خفیف مسدس مخبون محذوف (مقصور، اصلم، اصلم مسیغ) ۳- قریب مسدس اخرب مکفوف سالم (مسیغ) ۴- هزج مسدس اخرب مقبوض سالم ۵- رمل مثنی مخبون محجوف ۶- مضارع مثنی اخرب مکفوف مطموس، سروده شده و از بیشترین اختیارات شاعری (زبانی و وزنی) و زحافات عروضی، برخوردار است.

کتابنامه

حافظ. ۱۳۸۲. *دیوان غزلیات*. به کوشش خلیل خطیب‌رهبر. چ ۳۴. تهران: صفی علی‌شاه.
حمیدی شیرازی، مهدی. ۱۳۴۲. *عروض حمیدی*. تهران: پیروز.

- س ۴- ش ۱۲- پاییز ۸۷ _____ هماهنگی وزن و محتوا در اشعار ناصرخسرو / ۱۴۳
- خاقانی شروانی. ۱۳۷۵. *دیوان خاقانی*. ویراسته میرجلال‌الدین کزازی. ج ۱ و ۲. چ ۲. تهران: مرکز.
- دشتی، علی. ۱۳۷۹. *تصویری از ناصرخسرو*. به کوشش مهدی ماحوزی. چ ۲. تهران: تحقیقات قلم آشنا.
- شاه‌حسینی، ناصرالدین. ۱۳۵۵. «تجزیه و تحلیل قصاید ناصرخسرو و سنجش آن با معیار عروض فارسی». *یادنامه ناصرخسرو*. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۶۸. *موسیقی شعر*. چ ۲. تهران: آگه.
- شمس قیس رازی. ۱۳۶۰. *المعجم فی معاییر اشعار العجم*. به تصحیح علامه محمد قزوینی و مقابله مدرس رضوی. چ ۳. تهران: زوار.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۸۶. *فرهنگ عروضی*. چ ۴. تهران: علم.
- عبداللهی، رضا. ۱۳۶۳. *بختی پیرامون زحاف رایج در شعر فارسی*. تهران: امیرکبیر.
- فرزاد، مسعود. ۱۳۵۵. «مطالعه عروضی در اوزان شعری ناصرخسرو». *یادنامه ناصرخسرو*. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- فضیلت، محمود. ۱۳۷۸. *آهنگ شعر فارسی*. تهران: سمت.
- فیروز، شیرزمان. ۱۳۷۱. *فلسفه اخلاقی ناصرخسرو و ریشه‌های آن*. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- کابلی، ایرج. ۱۳۷۶. *وزن‌شناسی و عروض*. چ ۱. تهران: آگه.
- ماهیار، عباس. ۱۳۷۳. *عروض فارسی*. تهران: قطره.
- محقق، مهدی. ۱۳۴۹. *تحلیل اشعار ناصرخسرو*. چ ۲. تهران: دانشگاه تهران.
- ناصرخسرو قبادیانی. ۱۳۴۸. *دیوان اشعار*. به تصحیح سید نصرالله تقوی، به کوشش مهدی سهیلی. چاپ افست گلشن.
- _____ . ۱۳۸۴. *دیوان اشعار*. به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. چ ۶. تهران: دانشگاه تهران.
- وقار شیرازی. ۱۳۴۸. *دیوان*. به تصحیح ماهیار نوابی. تبریز: موسسه تاریخ و فرهنگ ایران.